

نمایشنامه طنز خانواده

مرد : همه ما بارها و بارها در مورد خانواده شنیدیم. خانواده یک اجتماع کوچیکه . در خانواده است که شخصیت کودک شکل می گیره. یک خانواده خوب می تونه فرزندان سالم تحویل جامعه بده من .. من به عنوانه یک مرد از جامعه ...

یارিگران : هو ... هو... (گلولة های كاغذی به سمت او پرتاب می كنند)

مرد : باشه ...باشه (مكث) پس چی ؟

یاريگران : عضوی از يك خانواده

مرد : باشه ... من ... من .. من به عنوان يك فرد از جامعه و يك عضو از خانواده و البته يك مرد

(یاریگران گلولة های كاغذی پرتاب می كنند)

مرد : بله بله البته مرد می نویسن مرد میخونن (دوباره شروع به سخنرانی میکند) من به عنوان يك عضو از يك خانواده و البته پدر خانواده تمام سعی و تلاشم ایجاد يك محیط سالم و بدون دغدغه برای اعضای خانواده است (یاریگران دست می زنند) خانواده یعنی صفا و صمیمیت ، خانواده یعنی آینده خوب ، خانواده یعنی .. یعنی ..

یاریگران : عشق

(یاریگران يك اتاق را طراحی می كنند)

مرد : (با هیجان) آه عزیزم اومدم با يك سبد عشق

زن : اوه عزیزم اومدم با يك سبد عشق

(دایره می زنند)

یاریگران : ساعت ۴ عصر

مرد : خانواده یعنی عشق

زن : آه عشق عزیزم

(دایره می زنند)

یاریگران : ساعت ۵

مرد : چه زیباست عشق

زن : خانواده یعنی عشق عزیزم

(دایره می زنند)

یاریگران : ساعت ۹ شب

مرد : من گرسنه ام عزیزم

زن : آه منم گرسنه ام عزیزم

مرد : هیچی نداریم بخوریم عزیزم ؟

زن : مگه تو پول آوردی تا چیزی بخریم بخوریم عزیزم ؟

مرد : آه یادم اومد عزیزم ، آخر برج عزیزم

زن : برای ما اول برج هم آخر برج عزیزم

مرد : اما اینها مهم نیست عزیزم

زن : آره اینها مهم نیست عزیزم

یاریگران: وبالاخره ساعت ۱۱ شب

مرد : من خیلی گرسنه ام عزیزم

زن : آره منم خیلی گرسنه ام عزیزم

مرد : هیچی نداریم بخوریم عزیزم

زن : تو چقدر خنگی چند بار بگم هیچی نداریم بخوریم عزیزم

مرد: من خنگ نیستم عزیزم تو زیادی متوقع هستی عزیزم

زن : من متوقع نیستم عزیزم تو دست و پا چلفتی هستی عزیزم

(نحوه صحبت کردن عوض می شود)

مرد : من دست و پا چلفتی نیستم تو بی دقتی و تمام پول ها رو همون هفته اول صرف غرو فرتمی کنی

زن : نه بابا ، ازاون روزی که باهات ازدواج کردم آرزو به دلم موندیه خرید درست و حسابی

مرد : مگه خونه بابات چه خبر بود ؟ یه لا قبا مثل من

زن : چی بابای من مثل تو بی غیرت بود ؟ بابام نمی داشت آب تو دلمون تکون بخوره

مرد : افاده ها طبق طبق ، دیدیم چطور دختر ترشیدشونو بیخ ریش ما کردن (یکی را از میان

تماشاگران صدا میزند) آقا شما بگو دخترهای همسایه برا سایه من غش میکردن؟

زن : آها... زیر سرت بلند شده

(در گیری ایجاد می شود . به سمت هم کاغذ پرت می کنند . گاه از دست تماشاگر چیزی گرفته پرت

می کنند)

یاریگران : خانواده یعنی مهربانی، محبت...

(زن و مرد هر دو فیکس می شوند)

مرد: کی گفته که شرکت زنها در کارهای اجتماعی و البته شغل مانع خوشبختی و سعادت خانواده است، بنده حقوقم کفاف زندگی رو نمی ده چه بدی داره زنم سر کار بره. من و همسرم تصمیمی گرفتیم هر دو بار زندگی رو به دوش بکشیم. زندگی ما با عشق شروع شده و با عشق ادامه پیدا می کنه

یارگران: اوه...از کی؟

مرد: از کی؟..ازوقتی که زنم رفت سر کار

(تکرار)

مرد: اوه عزیزم من اومدم با یه سبد عشق (زن را نمی یابد)عزیزم (در بین تماشاچیان می گردد

(عزیزم ... ببخشید همسر رو ندیدین؟

(زن از میان جمعیت می آید)

زن: سلام عزیزم کی اومدی؟

مرد: عزیزم یک ساعتی هست که اومدم

زن: خانواده یعنی صفا، صمیمیت ...

مرد: اوه چقدر صفا و صمیمیت اینجا موج می زنه. این حقوق این ماه منه

زن: (پول را دور سر مرد به صورت صدقه می چرخاند) اینم حقوق این ماه منه

یارگران: خانواده یعنی صفا، صمیمیت ...

زن: اما هنوز تو جیب شلوارت یه چیزهایی هست که وسط نداشتی (مرد جیب هایش را خالی می

کند. مقداری پول و خرت و پرت بیرون می ریزد)

مرد: زندگی یعنی عشق

زن: قسط ها رو بدیم

یارگر ۱: کرایه خونه (پول می گیرد)

یارگر ۲: قسط ماشین (پول می گیرد)

یارگر ۳: پول آب، برق.. (پول می گیرد)

یارگر ۱: قسط صندوق حمایت از هنرمندان (پول می گیرد)

یارگر ۲: قسط....

یارگر ۳: قسط...

مرد: (رو به تماشاچیان)یه هزاری مونده میخوایی؟ (انرا طوری در جیب می گذارد که زن نبیند)

زن : خب عزیزم قسط ها رو دادیم خیالمون راحت شد

مرد : حالا به چیزی بیار بخوریم

زن : هیچی نداریم بخوریم . دیگه پولی هم نمونده بریم بیرون غذا بخوریم

مرد: الان که اول برجه

زن : برای ما اول برج و آخر برج نداره

یاریگر ۱: ببخشید قسط ماشین لباس شویی رو ندادین ؟

مرد : به قسط دیگه هم مونده؟! (با صدای بلندرو به زن) حالا اگه ماشین لباس شویی نداشتی چی

میشد؟ (نگاه زن) فقط خواستم بگم حالا باید چیکار کنیم ؟

زن : بین می تونی از یکی قرض کنی ؟

مرد : (در میان تماشایان) ده هزار تومان داری قسط این ماه رو بدم؟ (رو به دیگری) پنج هزار تومان

داری قسط این ماه رو بدم؟ (دیگری) سه هزار تومان ...

زن : اینجوری نمیشه ما باید بیشتر کار کنیم

مرد : آره اینجوری نمیشه ما باید خیلی بیشتر کار کنیم

زن : خداحافظ

مرد : خداحافظ

مرد: آقا زندگی به کاره . کار که چیز بدی نیست ؟ الان حقوق هشت صد تومان زیر خط فقره . اما

ما دوتا به میلیون هم بیشتر می گیریم اما هنوز زیر خط فقریم . اما هنوز به چیز تو زندگی ما هست و

اون چیه ؟

یاریگران : عشق . زندگی یعنی عشق

مرد : (آهسته) گور پدر عشق (یاریگران او را نگاه میکنند)

یاریگران : نه... نه... نه...

مرد:(جو گیر شده شروع به کار میکند) خانواده یعنی صفا ، صمیمت.من میرم سر کار ، به شیفه ،

دو شیفه ، سه شیفه اصلا مهم نیست خانواده یعنی عشق من کار میکنم . کار میکنم (مرد نای راه

رفتن ندارد و با خستگی خودش را به خانه می رساند . نمی داند کدام طرف در خانه است . خوش

را به خانه می رساند و خود را بر روی سکویی می اندازد)

مرد : خانم ، خانم ...یه لیوان چایی

(سکوت)

مرد : خانم ، خانم ، ... یه لیوان چایی

(یارِیگر ۲ کاغذی به مرد می دهد)

صدای زن : عزیزم من اضافه کار موندم . غذاتو گرم کن بخور سعی می کنم دقایق آخر خودمو برسونم

مرد : آخ چه زن فداکاری ، اشکالی نداره عزیزم ، زندگی خرج داره ، این نشون میده هنوز عشق تو زندگی ما موج می زنه

(مرد کاغذ بر میدارد و شروع به نوشتن می کند)

مرد : عزیزم زندگی به تلاش است . دست پخت را اگر چه کم خورده ام اما عالی است . استحکام خانواده به تلاش تو به تلاش من و به تلاش ماست.خداحافظ
(مرد می رود . زن می آید)

زن : عزیزم ...عزیزم ...کجایی (نامه را می خواند)چقدر عشق تو خانواده ماست. (نامه ای می نویسد
(زن می رود مرد می آید نامه را می خواند

مرد : وای چقدر عشق تو خونه ما موج می زنه. (اینسو و انسو می گردد تا چیزی برای خوردن بیابد
یکی از یاریگران چیزی به او می دهد . مرد هنگام خوردن چیزی می نویسد . مرد می رود و زن می آید)

زن : بازم نوشخوار کرده اینجا ریخته و رفته

(نامه را بر میدارد نخوانده پاره می کند . نامه ای می نویسد)

زن : آگه یه دفعه دیگه لباسهاتو مرتب نکنی و یا ظرفها رو نشوری خدا به دادت برسه
(زن می رود و مرد می آید)

مرد : عزیزم ...عزیزم ... (نامه را می خواند) به به... برام شعر گفته . آگه یه دفعه دیگه لباساتو مرتب نکنی و یا ظرفهارو نشوری... وای عجب وزن و قافیه ای داره! (رو به یکی از تماشاگران) آقا ببین زنم برام شعر گفته . بخون جان من بخون (متن خوانده میشود مرد عصبانی) اینم مزد من . بجای خسته نباشی شمشیر کشیده . آقا من دردم رو به کی بگم (رو به یاریگر) آه تو بگم؟
یارِیگر ۱ : نه بابا حوصله ندارم

(مرد به یاریگر دوم و سوم نیز می گوید اما هر کدام جواب منفی می دهند)

مرد : پس بذارین یه فریاد بکشم اجازه می دین ؟

یارِیگران: اشکالی نداره

(مرد میخواهد فریاد بکشد . یاریگران او را می گیرند و دهانش را نگه می دارندمرد می خواهد فرار کند نمی تواند . موبایلش زنگ می خورد)

مرد : جانم خانوم؟ جان..

(زن در سوی دیگر)

زن : چیکار کنیم؟

مرد: چی روچیکار کنیم؟

زن : بازم خنگ بازی در آوردی . اخه اینم شد زندگی ؟

مرد : واقعا ؛ اینم شد زندگی ؟ البته خانوم من هنوز نفهمیدم منظورتون چیه؟

زن : بازم خنگ بازی در آوردی ! فکر کن باید چیکار **font-family**: قسط ها رو بدیم / **span** کنیم؟

(هر کدام از یک سو حرکت میکنند)

مرد:(خیلی ناگهانی) بچه بیاریم یه میلیون میدن

زن: یه میلیون میدن

مرد : خانم تو میتونی چهارده تا بچه بیاری؟(زن عصبانی گوشی را قطع میکند) الو ... الو... قطع کرد !

یارگران و زن و مرد : حالا باید چیکار کرد؟ چیکار کرد؟ چیکار کرد؟

یاربگر ۲: خانواده یعنی صفا

یاربگر ۱: طلاق توافقی

یاربگر ۳: کی گفته باید زن کار کنه؟

زن : چیکار کرد؟

مرد: چیکار کرد؟

زن : طلاق توافقی

مرد طلاق توافقی